moghaavemat@kayhan.ir
فرهنگ مقاومت
کیهان

ستارگان کهکشان انقلاب

کامران پورعباس

انقلاب اسلامی ایران، کهکشانی است که شهدا، ستارگان آن هستند. در این سال‌ها از شهدای دفاع مقدس، شهدای ترور و شهدای مدافع حرم بسیار یاد شده است، اما از شـــهدای انقلاب اسلامی که در راه سرنگونی رژیم طاغوت جان خود را باختند، کمتر یاد شده اســـت. در این گزارش، به مناسبت فرا رسیدن سالگرد پیروزی انقلاب اســـلامی، به مرور زندگی و مجاهدت‌های برخی از این شهدا می‌پردازیم:

شهید نواب صفوی و فداییان اسلام

ســـید مجتبی میرلوحـــی معروف به «نـــواب صفوی» جمعیت فداییان اســـلام را برای مقابله با مخالفان مذهب و استقرار قوانین شریعت اسلامی در جامعه تشکیل داد. بدین ترتیب هسته اولیه و پیشتاز گروه‌های مبارز در تاریخ معاصر ایران شکل گرفت.

علاوه‌بـــر اینهـــا، ســـید مجتبی در شـــهرهای مختلف ســـخنرانیهای آتشین و انقلابی و افشـــاگرانه علیه مفاسد و جنایات پهلوی ایراد نمود. سخنرانیاش در مشهد نقطه آغاز علاقه‌مندی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به مبارزه سیاسی بود.

ســـرانجام نـــواب صفوی به همراه ســـه تـــن از یاران و همرزمانش به نام‌های خلیل طهماسبی، مظفرعلی ذوالقدر و ســـیدمحمد واحدی در صبحگاه ۲۷ دی ۱۳۳۴ شمســـی تیرباران شده و به خیل شهدا پیوستند.

نقل شده است که لحظاتی قبل از شهادت، سید مجتبی عمامه و عبایش را پوشید و تقاضای آب نمود. آب سرد آوردند. یارانش را مورد خطاب قرار داد و گفت: «زودتر غســـل شهادت کنید، امشب جدهام فاطمه‌زهرا(س) منتظر ماست.»با یارانش غسل شهادت نموده و نماز خواندند.

شهید آقازاده

آیت‌الله میرزا محمد خراسانی مشهور به «آقازاده» در شب نیمه شعبان ۱۲۹۴ هجری قمری در شهر نجف متولد شد. تحصیلات مقدمات و سطوح را در نجف گذرانید و بعد از طی همه مراحل درسی به درجه اجتهاد نایل شد. به درخواست علما و مردم خراســـان و با ســـفارش پدرش در سال ۱۳۲۵ قمری به مشـــهد مقدس رفت و ریاست علمی و سیاسی آن اقلیم نورانی را به عهده گرفت. در دوران اقامتش در خراسان باشکوهترین درس خارج فقه و اصول را در روزگار خود داشت و شاگردان زیادی تربیت نمود.

ایـــن عالم مجاهد، نفوذ و اقتدار چشـــمگیری در میان مردم به‌دست آورد و در صف عالمان طراز اول خراسان قرار گرفت. به همه امور سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و دینی شهر رســـیدگی می‌کرد. خانه‌اش محل مراجعه علما و عامه مردم بود و هرکس بدانجا پناه می‌برد، در امان بود.

فعالیت‌های سیاســـی آیت‌الله آقازاده بـــه قبل از دوران رضاخان می‌رسد. در جریان جنبش مشروطیت، همانند پدر به دفاع از مشروطیت و انتقاد از استبداد پرداخت و قویترین مهره مدافع مشروطه در خراسان بود. در مقابله با اشغال خراسان توسط روس‌ها نقش بسزایی ایفا نمود و اقدامات موثری را با مشورت پدر انجام داد. بعد از روی کار آمدن رضاخان نیز در عرصه علم و سیاست حضور فعالانه داشت و از جمله منتقدان سیاست دین‌زدایی بود و حکومت رعب وحشت وقت، هرگز نتوانست ساکت و یا وادار به سازشش کند.

رضاشـــاه بعد از قیام گوهرشاد، این قیام را بهانه فشار بر علما و به ویژه آقازاده قرار داد. مخالفتش با رضاشاه، فشارها را بیشتر کرد. به یزد تبعید و زندانی شد. بعدها به تهران منتقل و محکوم به اعدام شـــد، ولی با مخالفت علما و مراجع شیعه حکم اعدام لغو و در همان تهران زندانی شد.

امـــام خمینی از آیت‌الله آقازاده با عنوان «یک شـــخص بسیار نافذی در خراسان» یاد نموده و در یکی از بیاناتشان از فشارها در تهران بر ایشان سخن گفته‌اند.

آیت‌الله میرزا محمد آقازاده سرانجام در دیماه سال ۱۳۱۶ در پی تزریق نوعی آمپول مشکوک از سوی پزشک، در سن ۶۲ سالگی به شهادت رسید.

شهید سید محمدرضا سعیدی

آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی از پیشتازان و طلایه‌داران جهاد و شهادت جریان انقلاب اسلامی و نهضت امام خمینی است.وی از وکلای تام‌الاختیار امام خمینی در زمان طاغوت در تهران و از مدرسان حوزه علمیه قم بود.

در دوره تحصیل، در سفرهای تبلیغاتی خود، ضد رژیم پهلوی افشـــاگری می‌نمود. برای مدتی به زندان افتاد که با تلاش آیت‌الله بروجردی آزاد شـــد.با آغاز مبارزات علنی امام خمینی در سال ۱۳۴۰، به جمع یاران امام پیوست. در دورانی که امام در تبعید به ســـر می‌بردند، به همراه چند تن دیگر از علما پرچم مبارزات را به دست گرفتند.فعالیت‌های زیادی در انتشار افکار و نظرات رهبر کبیر انقلاب اسلامی در میان جوانان انجام داد که به بســـیار موثر بود؛ از جمله ترجمه رساله امر به معروف و نهی از منکر امام. اقدامات و مبارزاتش در نشر دیدگاه‌ها و اهداف رهبر نهضت اسلامی تأثیر شگرفی داشت.

در سال ۱۳۴۵، در پی افشاگری علیه رژیم اشغالگر قدس به مدت ۶۱ روز دستگیر و زندانی شد.در سال ۱۳۴۹، در پی تصویب لایحه کاپیتولاسیون، همراه با علمای دیگر اعلامیه‌ای را منتشـــر و در آن از تمامی علمای اسلامی برای قیام علیه شاه ستمگر دعوت کرد.

رژیم پهلوی که از این اقدامات و گسترش مبارزات ترسیده بود، دستگیر و در زندان قزل قلعه محبوسش کرد.

در روز ۲۰ خرداد ۱۳۴۹، آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی از شاگردان برجســـته امام خمینی و از چهره‌های درخشان مبارزاتـــی دوران پهلوی، پس از تحمل ۹ روز شـــکنجه‌های شدید در زندان به شهادت رسید.

شهید سید علی اندرزگو

شـــهیداندرزگو در توســـل و ارتباط بـــا معصومین(ع) آرامـــش خاصی می‌یافت. هرگاه اســـم حضرت علی‌اکبر(ع) می‌آمد،گریه می‌کرد عاشق آن حضرت بود و روضه حضرت را خوب می‌خواند.از جمله دعاهای او این بود که خدایا به ما لیاقت شهادت بده.

شـــب نوزدهم رمضان مصادف با دوم شـــهریور ۱۳۵۷، ساواکی‌ها محاصره‌اش کرده و سید که نمی‌خواست زنده به دستشـــان بیفتد، به‌گونه‌ای حرکت کرد که فکر کنند مسلح اســـت. پس رگبار گلوله را به سویش گشودند و با زبان روزه به شهادتش رساندند.

شهیده عشایر

قیام عشـــایر «لر و نفر» لارستان از نخستین قیام‌های مسلحانه در حمایت از نهضت امام خمینی بود که از فروردین ۴۲ آغاز می‌شود و تا تیرماه ۴۳ با شهادت افراد زیادی از این طایفه به پایان می‌رسد.

عشـــایر به پاســـگاه عماده حمله کردند و مقدار زیادی مهمات و اســـلحه هم به دست آوردند. پس از این حمله راه کوهستان در پیش گرفتند و یک سال در این شرایط زندگی کردند. محلشـــان را پیدا کرده و در ۲۹ خرداد ۴۳ درحالی که افراد عشـــیره و قوم درحال خواندن نماز بودند، نیروهای انتظامی شب به آنان حمله کرده و زنان و مردان را به گلوله بستند. درگیریها در روزهای بعد نیز ادامه یافت.

باختر بیگلری شهیده شاخص عشایر، شجاعانه در کنار همســـرش جنگید، ابتدا شـــهادت همسر و پسرش را دید و خود نیز در ۲ تیر ۴۳ با گلوله عمال رژیم به شهادت رسید.

شهدای دانشجوی ضدآمریکایی

روز ۱۶ آذر به مناسبت شهادت سه دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران، شهیدان احمد قندچی، مصطفی بزرگنیا و مهدی شریعت رضوی، روز دانشجو نامیده شده است. این دانشجویان به همراه جمعی از دانشجویان دیگر دانشگاه تهران، در اعتراض به ورود «نیکسون» (معاون رئیس‌جمهور آمریکا) دســـت به تظاهرات زده بودند که به وسیله مأموران شاه در صحن دانشگاه به شهادت رسیدند.

شهید قیام مسجد گوهرشاد

محمد جعفر دانشمند نوروزیان، ۱۷ ساله در قیام مسجد گوهرشاد به شهادت می‌رسد.

در حمله دژخیمان رضاشـــاه به مسجد گوهرشاد بعد از آنکه مورد اصابت تیر قرار می‌گیرد، به همراه ســـایر شهدا و مجروحان، آنان را در کامیون ریختند و بردند. در بیمارستان هنوز زنده بود اما از بس که رویش پیکرهای دیگری ریخته بودند، حالش بد می‌شـــود. دو روز بعد خبر آوردند که شهید شده است.

خواهرزاده شـــهید تعریف می‌کند: اجازه عزاداری هم به هیچ وجه ندادند، حتی پدرم می‌گفت که می‌رفتم بی‌هوا در را باز می‌کردم، می‌دیدم مأمورها گوششان را گذاشتند به در کوچه که ببینند کسی عزاداری می‌کند یا نه؟ مادر بزرگم خدا بیامرز برای ما تعریف می‌کرد، می‌گفت صورتم را می‌گرفتم طرف رختخواب، های‌های گریه می‌کردم که مبادا صدای من به بیرون برود.گریه می‌کردند لحاف می‌گرفتند جلو دهانشان که مبادا یک وقت صدایشان را مأمورها بشنوند. آن موقع‌ها خیلی خفقان بود و اینها هم از اول خیلی اســـلامی بودند و موقعی که بی‌حجابی شد خیلی ناراحت شدند.»

شهیده کشف حجاب رضاخانی

شـــهیده سیده محترم بانو ســـادات قاضیان فینی، تنها شهیده حجاب و عفاف اســـتان اصفهان و از شهدای کشف حجاب رضاخانی است.

در سفر زیارتی به شهر مشهد، مأموران رژیم پهلوی چادر از ســـرش کشیده و مورد ضرب و جرح شدید قرارش دادند. همراهانش بر بدن له‌شده‌اش پالتویی کشیده و کولش کردند و بردند. پس از حدود یک هفته بر اثر شدت جراحات به شهادت می‌رسد و در آستان مقدس امامزاده قاسم‌بن الحسن(ع) فین کاشان به خاک سپرده می‌شود.

شهدای خردسال سه ساله و شش ساله

شهید منوچهر شجاعی شش ســـاله، در شانزدهم آبان ۱۳۵۷، بر اثر اصابت گلوله توســـط عوامل رژیم شاهنشاهی شهید شد.

یکی دیگر از شهدای مظلوم و خردسال انقلاب اسلامی، کودک سه ساله گیلانی شهید الیاس سالاری است.

صبح روز ۲۲ آبان ۱۳۵۷ در شهر لاهیجان تظاهرات مردم با شعار مرگ بر شاه برگزار گردید که با شلیک گاز اشک‌آور و تیرباران مردم توسط دژخیمان پهلوی مواجه شدند.

دایـــی الیاس که بـــا در آغوش گرفتن الیـــاس در این راهپیمایی حضور داشت، ناگهان متوجه اصابت تیر شد. او در ابتدا فکر می‌کرد که تیر به خودش اصابت کرده، ولی بعد از زمین گذاشتن کودک متوجه می‌شود که تیر، پشت و سینه طفل سه ساله را شکافته و شکم خودش را هم زخمی کرده است. الیاس را به بیمارستان رساندند. در بعد از ظهر ۲۲ آبان ۵۷، طفل بی‌گناه که طاقت دوبار عمل جراحی را نداشـــت، مظلومانه و معصومانه به شهادت رسید.

شهید فاجعه فیضیه سال ۴۲

یکی از شهدای فاجعه فیضیه در سال ۴۲، طلبه جوانی به نام سید یونس حسینی رودباری است.

سید یونس به دلیل مبارزات ضدطاغوت بارها دستگیر و زندانی و به شهرهای مختلف تبعید گردید. پس از آخرین تبعید به حوزه علمیه قم می‌رود و مدت هفت ســـال در قم تحصیل و در کلاس‌های علمای بزرگ از جمله امام خمینی شـــرکت می‌نماید و تحت تأثیر مبارزات و دم مسیحایی آن بزرگمرد تاریخ قرار گرفته و عملاً به صفوف پیشتازان مبارزه با رژیم پهلوی می‌پیوندد.

ســـر انجام این ســـید جوان در یورش دژخیمان شاه به مدرســـه فیضیه قم در دوم فروردین سال ۴۲، همراه با سایر طلبه‌ها مورد ضرب و شتم مأموران قرار می‌گیرد و بر اثر شدت جراحات، چند روز بعد در ۳۱ سالگی به شهادت می‌رسد.

نقل شده است که امام خمینی پس از شهادت سید یونس رودباری در ملاقات با پدر و مادر شهید فرموده‌اند که من این سید را از فرزندم بیشتر دوست دارم.

شهید ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

ابوالقاسم اردســـتانی از نوجوانی در برنامه‌های مذهبی حضور فعال داشته و با نوحه‌خوانی و ذکر مصیبت اهل‌بیت(ع) دل‌های مُشتاقان و ارادتمندان را به فیض می‌رسانید.

در روز ۱۵ خرداد ۴۲، همراه با قیام‌کنندگان ورامینی با صدای دلنشین خود نوحه‌سرایی کرد و چنان با سوز و گداز خواند که اشک از چشمان قیام‌کنندگان و کفن‌پوشان سرازیر شد و با او همخوانی کردند.

سرانجام در روستای باقرآباد ورامین بر اثر اصابت گلوله به سر، توسط عوامل رژیم شاهنشاهی به شهادت رسید.

شهدای شکنجه ساواک

شهیدان سید حسین و سید رضا دیباج از جمله شهدای قبل از انقلاب همدان هســـتند. ســـید رضا از ســـال ۱۳۴۱ در مبارزات ضدطاغوت بســـیار فعال بود. اقدام به مشارکت و همراهی در ایجاد یک هســـته مبارزاتی در قالب تشـــکیل جلســـات منظم در سطح همدان کرد. در سال ۴۷ در رشته روانشناسی دانشگاه شیراز پذیرفته شد و به کمک تعدادی از دانشجویان مسلمان اقدام به تشکیل هسته مبارزاتی کردند.

در سال ۵۱ و در شرایطی که فعالیت‌های مبارزاتی آنها به اوج خود رسید، ساواک هسته را شناسایی و افراد را یکی پس از دیگری در شـــیراز دستگیر کرد. سید رضا در تیر ۵۱ در منزل پدرش در همدان دستگیر و بلافاصله به شیراز انتقال داده شـــد. از آنجایی که ساواک در شیراز و همدان مدرکی علیه او به دست نیاورد، به شدت مورد ضرب و شتم قرارش داد و در اثر همین ضربات وحشیانه و قرون وسطایی، رضا به آرزویش که شهادت بود دست یافت. در زندان عادل‌آباد شیراز در زیر شکنجه‌های مداوم به شهادت رسید.

برادرش ســـید حسین دیباج در سال ۱۳۳۰ در کربلای معلا چشم به جهان گشـــود. مادر شهید در خاطراتش نقل نموده است: «وقتی باردار بودم به کربلا سفر کردم و درست زمانی که صـــدای اذان از مناره‌های حرم حضرت اباعبدالله الحســـین(ع) به صدا در آمد، فرزندم به دنیا آمد و در اولین فرصـــت به حرم رفتم و نوزاد را به دور حرم پر نور اباعبدالله الحســـین(ع) طواف دادم و همانجا بـــه آقا عرض کردم این هدیـــه‌ای اســـت در راه تو و همین بهانه‌ای شـــد تا نام او را حسین بگذارند».

مادر بعد از شهادت حسین بارها گفت: «هدیه‌ای را که از امام حسین(ع) گرفته بودم، به صاحبش باز گرداندم».

از همـــان دوران نوجوانی فعالیت‌هـــای انقلابی خود را آغاز کرد.در سال ۱۳۴۹ وارد دانشگاه تهران شد. درست در همان دوران با مهـــارت لازم و با رعایت اصول مخفی کاری و با تشـــکیل گروه‌هـــای چند نفره اقدامـــات تاثیرگذاری از خود بر جای گذاشت. بارها در تظاهرات دانشگاه علیه رژیم شاهنشاهی شرکت کرد.

سیدحسین بعد از دستگیری و شهادت برادرش سیدرضا بسیار مسائل امنیتی و حفاظتی را رعایت می‌کرد، اما به جهت فعالیت‌های مبارزاتی خود تحت تعقیب نیروهای امنیتی قرار گرفت و در نهایت ۲۰ اردیبهشـــت ۵۳ نیروهای امنیتی به خانه‌اش حمله‌ور شـــدند و دستگیرش کردند. پس از تحمل سخت‌ترین بازجویی‌ها و شکنجه‌ها در طی هشت روز و سرایت عفونت به بدنش، به شهادت رسید.

شهید قیام ۱۹ دی ۵۶

غلامرضا همراهی، کارگری می‌کرد، گاهی هم چینی و لباس می‌فروخت. کاری به برنامه‌های مبارزاتی نداشـــت، اما اهل امر به معروف و نهی از منکر بود. آوازه مبارزات آشـــکار مردم علیه رژیم به گوشـــش رسید. در جلسات علما شرکت کرد و دچار تحول عظیمی شـــد و مسیر زندگی‌اش به کلی تغییر کرد. نوارها و اعلامیه‌های امام خمینی را به خانه می‌آورد و تکثیر می‌کرد و می‌برد به شهرســـتان‌ها و توزیع می‌کرد.با شنیدن خبر اهانت روزنامه اطلاعات به حضرت امام خمینی، در تظاهرات روزهای ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه ۵۶ شهر قم که روحانیت آغازگر آن بود، شرکت نمود. صبح روز ۱۹ دی، غسل شهادت کرد و با اذعان به این که امروز به شهادت خواهم رسید، برای آخرین‌بـــار به زیارت حضرت معصومه(س) رفت و در غروب همان روز به دست نیروهای رژیم به شهادت رسید.

شهید قیام ۲۹ بهمن ۵۶

محمد تجلا دانشـــجوی دوره کاردانی دانشـــگاه تبریز بود. با افراد انقلابی نشســـت و برخواست زیادی داشت، برای مثال با آیت‌الله قاضی طباطبایی در ارتباط بود و ایشـــان به نوعی محمد و دیگران را در مسیر انقلاب هدایت می‌کرد. با دوستانش به نوشتن اعلامیه‌ها و پیام‌های امام خمینی اقدام می‌کردند و هنگام اذان صبح در محل‌ها پخش می‌کردند.

در جریـــان قیـــام ۲۹ بهمـــن تبریـــز، یکـــی از رئیس کلانتری‌های تبریز جلوی مردم انقلابی که روبه‌روی مسجد جمع شـــده بودند، به مسجد توهین لسانی کرد و محمد که تحمل این اهانت به مقدســـات اسلام را نداشت، یک سیلی محکم به گوش او زد که با شلیک یک گلوله پاسخ داده شد. مردم پیکر خونینش را منتقل کردند تا اینکه ســـرانجام در خیابان دارایی به شهادت رسید.

شهید قیام ۱۰ فروردین ۵۷

دهم فروردین سال ۱۳۵۷، یادآور قیام خونین مردم یزد علیه رژیم پهلوی است.رضا نامدار هنزائی در نشست‌های قرآنی و جلسات دینی حضور چشمگیری داشت و در این جلسات با هزینه خود به نوجوانان هدیه می‌داد. ۱۰ فروردین ۱۳۵۷ در یزد هنگام شرکت در تظاهرات علیه رژیم شاهنشاهی بر اثر اصابت گلوله به سر و قلب شهید شد. شهید نامداری در هنـــزا محل زادگاه خود در زمینـــی که وقف بود، در گرمای تابستان و با زبان روزه مسجدی را ساخته و از خود به یادگار گذاشته است.

شهیده سوم محرم سال ۵۷

در سال ۵۷ که انقلاب اسلامی به اوج خود رسید، بندر دیّر در استان بوشهر نیز یکی از کانون‌های انقلاب اسلامی بود. سمنبر عالیپور دز راهپیمایی‌ها و تظاهرات حضور فعال داشت. بدون هیچ چشمداشتی اقدام به تشکیل کلاس‌های ســـوادآموزی می‌نمود و توانست تعداد زیادی از خواهران را باسواد نماید. همچنین از این طریق خواهران مسلمان را به حضور در صحنه‌های انقلاب و تبعیت از فرامین امام خمینی فرامی‌خواند. صبح روز سوم محرم، غسل شهادت نمود و در راهپیمایـــی از ناحیه کمر مورد اصابـــت گلوله قرار گرفت و خون زیـــادی از وی رفت. در راه انتقال با وجودی از درد به خود می‌پیچید اما حاضر نبود چادرش را از خود دور کند. به بیمارســـتان بوشهر اعزامش کردند که در بین راه در حوالی روستای زادگاهش، سرمستان، با دهان روزه به شهادت رسید.

شهدای عاشورای حسینی سال ۵۷

در روز عاشـــورای حســـینی سال ۵۷، افســـر درجه‌دار اسماعیل سلامت‌بخش و سرباز وظیفه ناصرالدین امیدی عابد که قبلاً طرح حمله به پادگان لویزان را ریخته بودند و منتظر فرصت مناسبی جهت این اقدام قهرمانانه بودند، در ساعت ۱۲ ظهر طرح از پیش طراحی شده خود را مورد اجرا گذاشتند و ده‌ها نفر از گارد شاهنشاهی را به درک واصل کردند.

دو هفته قبل از عاشورای ۵۷ متوجه می‌شوند که رژیم شاه قصد قتل‌عام مردم تهران در روز عاشورا را دارد و تصمیم می‌گیرند این عملیات را خنثی کنند. آنها متوجه می‌شوند که در روز عاشـــورا، نخست‌وزیر با حضور امرای ارتش سخنرانی می‌کند و تصمیم می‌گیرند نقشه را در آنجا عملی کنند. قبل از ورود نخســـت‌وزیر، بیش از ۳۰۰ فشنگ در آنجا شلیک و حدود۶۰، ۷۰ نفر را به درک واصل می‌کنند و هر دو بزرگوار نیز به شهادت می‌رسند. این اقدامات قهرمانانه از قتل‌عام مردم تهران توسط رژیم جلوگیری کرد.

شهدای قیام ۱۷ شهریور ۵۷

شـــهید محمدمهـــدی قطبی‌زاده وحدانی شـــرکت در راهپیمایی‌ها و پخش اعلامیه‌های حضرت امام را مانند یک وظیفه حیاتی انجام می‌داد. چندین مرتبه مورد ضرب و شتم مأموران قرار گرفته بود. وقتی روزنامه‌ها عکس امام خمینی را چاپ کردند، با شـــوق به خانه آورد و در قابی قرار داد که عکس خودش در آن قرار داشت. شب قبل از شهادت، عکس حضرت امام را بوســـید و با ایشان خداحافظی کرد. در قیام ۱۷ شهریور ۵۷، وقتی به سوی تظاهرکنندگان آتش گشودند، در پیشاپیش جمعیت در حرکت بود و به شهادت رسید.

محبوبه دانش آشـــتیانی علاوه بر قـــرآن و نهج‌البلاغه، کتاب‌هایی که درباره مســـائل سیاســـی و مبارزاتی نوشته می‌شدند، را نیز مطالعه می‌نمود. مطالعه باعث شد که از نظر فکری فراتر از هم‌سالان خود بیندیشد. در سال اول دبیرستان همزمان با تحصیل، فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود را به شکل منسجم آغاز کرد.

صبح روز ۱۷ شـــهریور ۱۳۵۷، تظاهرکنندگان بی‌اعتنا به اخطارهای فرمانده نیروهای نظامی در صف‌های فشـــرده بـــه طرف میدان ژاله تهران رفتنـــد و در آنجا تجمع کردند. محبوبه که غســـل شهادت کرده بود، خود را به ضلع شمالی میدان که محل تجمع زنان بود، رسانید.

دیری نگذشت که صدای گلوله و فریاد همه‌جا را گرفت و عـــده زیادی از تظاهرکنندگان در خون خود غلتیدند و به شهادت رسیدند. محبوبه دانش آشتیانی بنر استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی را با خود حمل می‌کرد و شعار می‌داد که ناگهان گلوله قلبش را شکافت و به شهادت رسید.

معلم شهید

سهراب مصطفایی در دوران سربازی در سپاه دانش در یکی از روســـتاهای استان ایلام مشـــغول به تعلیم و تربیت دانش‌آمـــوزان گردید. گرچه در آن دوران خبری از اردوهای جهادی نبود، اما از دل و جان هر آنچه در توان داشـــت را به اهالی روســـتای عرضه می‌نمود. نه تنها به کمک کشاورزان می‌رفـــت، بلکه در امورات دیگری که احســـاس می‌کرد به وجودش نیاز است، بدون درنگ وارد می‌شد و خدمت‌رسانی می‌نمود. بعد از اتمام دوران ســـربازی، در سال ۵۴ به استان بازگشـــت و در یکی از مدارس مشغول به خدمت گردید. در ســـوم آبان ۵۷ در تظاهراتی در لرستان حضور یافت و وقتی قصد نابود کردن یکی از اعضای ساواک را داشت، ناگهان بر اثر شلیک گلوله به شهادت رسید. مردم دراندک زمانی همان فرد ساواکی را به هلاکت رساندند.

شهدای نوجوان ۹ و ۱۰ دی ۵۷

نهـــم و دهـــم دی‌مـــاه ۱۳۵۷، از روزهـــای خونین و فراموش‌نشدنی در تاریخ تحولات اجتماعی مشهد است. در این روزها، راهپیمایی‌های عظیمی در مشهد برپا و شهدای زیادی نیز تقدیم گردید.

الهه زینال‌پور دختر بچه‌ای ۱۲ساله بود از طبقه‌ای کاملا مرفه و تحصیلکرده که با وجود وضعیت خوب اقتصادی که داشـــتند، با حضورش در راهپیمایی‌ها نشان می‌داد که برای رســـیدن به شعار انقلاب اسلامی مرفه و فقیر معنا ندارد. در ۹ دی ۱۳۵۷در چهارراه لشکر بر اثر برخورد با تانک و ضربه مغزی شهید شد.

مهری زارع دختر بچه‌ای ۱۳ ساله بود از طبقه اقتصادی متوسط که با شـــروع نهضت اسلامی در اجتماعات مردمی حضوری فعال داشت و با شرکت در راهپیمایی ۱۰ دی ۵۷ براثر برخورد با تانک از ناحیه سر مجروح شد و پس از ۳ ماه بستری شدن در بیمارستان امام رضا(ع) به شهادت رسید.

شهید ۱۲ بهمن ۵۷

قربانعلی داودی در فعالیت‌های سیاسی علیه رژیم پهلوی حضوری فعال داشـــت و بازاریان شهر فارسان را علیه رژیم منحوس پهلوی دعوت به مبارزه می‌کرد.

شهرســـتان فارسان در نزدیکی شـــهرکرد مرکز استان چهارمحال و بختیاری واقع شده است.

در سال ۱۳۵۷ مبارزات شدیدتری را علیه رژیم طاغوت آغـــاز و به علت همین فعالیت‌ها و نصب تصویر حضرت امام خمینی بر درب مغازه، چماقداران چند مرتبه به مغازه حمله و شیشه‌ها را می‌شکنند. در عاشورای سال ۵۷ به مغازه حمله و زخمی‌اش می‌کنند.

در ۱۲ بهمن ۵۷ در راهپیمایی به مناسبت ورود حضرت امام خمینی به ایران به‌عنوان یکی از عوامل اصلی شـــرکت می‌کند که در مســـیر حرکت از مســـجد جامع فارســـان به سمت ســـه راهی باباحیدر، جنایتکاران رژیم شاهنشاهی به تظاهرکنندگان حمله‌ور شدند و قربانعلی داودی بر اثر ضرباتی که بر سرش وارد کردند، دچار آسیب مغزی شد و بعد از انتقال به بیمارستان به شهادت رسید.

شهدای ۲۲ بهمن ۵۷

محمدمهـــدی کریمی همزمان با روزهـــای اوج انقلاب اســـلامی کنار مردم انقلابی قرار گرفت و در اکثر تظاهرات و راهپیمایی‌ها حضور داشت. در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، در خیابانی در تهران در حال رساندن پتو و ملحفه و سایر کمک‌های اولیه به مجروحان، خودرویش مورد اصابت گلوله مأموران سفاک رژیم قرار گرفت و بر اثر شدت جراحات به شهادت رسید.

شهید سیدحسن قدمی نیز در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در تصرف پادگان عشرت‌آباد(پادگان ولی‌عصر(عج) کنونی) شرکت داشت و به شهادت رسید.

و تو کوچیدی ...

مریم عرفانیان

یک یاکریم روی دیوار بین پرهای خاکستری‌اش فرورفته بود.

به صف ایســـتادی؛ کنار ســـربازها. رو در روی مردمی که هرلحظه به تو نزدیک و نزدیک‌ترمی‌شـــدند. فریاد: «مرگ بر شـــاه.» در گوش‌ات پیچید. نگاهت از چهره‌ها به چهره‌ها دوید؛ از چشم‌ها به دهان‌ها؛ از مشت‌ها به قدم‌های استوار...

نگاهت روی دیوارها چرخید، انگار دیوارها هم شـــعار می‌دادند؛ روی خشـــت‌های فرسوده رد پنجانگشت سرخ نقش بسته بود. با فریادِ فرمانده به خود آمدی: «هدف...» قنداق تفنگت را به شـــانه تکیه زدی و نشـــانه گرفتی، زنی از تیررس هدفت نزدیک می‌شـــد. کودکی در بغل داشت؛ پسرکی که تفنگ اسباب‌بازی‌اش را به‌سوی تو نشانه گرفته بود. مشت‌های کوچک و بزرگ در هوا تکان می‌خوردند. صدای خشن فرمانده که رو به جمعیت فریاد می‌زد، در گوش‌ات پیچید: «سه دقیقه مهلت دارید تا متفرق بشید.» نگاهت بالاتر از آدم‌ها، دیوارها و بام‌ها دوید. آسمان کبود و خاکستری بود. باد می‌وزید، بادی سرد که بوی برف می‌داد.

مردم از کوچه‌های باریک به خیابان هجوم آوردند، ضرب‌آهنگ قدم‌ها و شعارهایشان در فضا طنین‌انداخت. فرمانده دوباره فریاد زد: «آماده...آماده...» انگشـــت روی ماشه نشســـت؛ سرد شدی، لرزیدی، لب‌هایت خشک شدند و در عمق نشان تفنگت خودت را با کفن دیدی که رد پنجانگشـــت ســـرخ جای قلبت نشسته بود؟! سرت گیج رفت، آدم‌ها، دیوارها، خانه‌ها و بالاتر از همه یاکریم‌ها در آسمان کبود می‌چرخیدند! جمعیت یک‌صدا فریاد زد: «توپ،تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد.» نگاه از نشان تفنگت گرفتی، سربلند کردی و به مردم چشم دوختی، خودت را نمی‌دیدی؟! فرمانده بلندتر از قبل، با عصبانیت فریاد زد: «هدف...» دوباره نشانه گرفتی و بازهم خودت را دیدی که کفن پوشیده بودی و نزدیک می‌شدی؟! از رد پنجانگشت سرخی که جایِ قلبت نقش بسته بود، خون می‌چکید!

تمام تنت لرزید. نفس‌نفس می‌زدی. انگشـــت از روی ماشه برداشتی. تفنگت را بر زمین‌انداختی و درجا ایســـتادی. دست‌هایت را مشت کردی و به جمعیت نگاه کردی. حس کردی بینشان جایِ یک مرد خالی‌ست، جایِ مردی با کفنی سفید.

به طرف جمعیت دویدی، صدای دو رگه فرمانده مثل پتکی روی سرت فرود آمد: «سرباز! برگرد سرجات... سرباز!» اما تو بی‌اعتنا به فریاد فرمانده به سوی مردم دویدی و مردم به‌سوی تو. مشت‌های گره‌کرده‌ات را بالای سر بردی و لب‌های خشکیده‌ات فریاد زدند: «مرگ بر شـــاه... مرگ بر...» صدای فرمانده دوباره در گوش‌ات پیچید: «آتش... آتش...» فریاد ناتمامت در ســـینه حبس شد؛ دهانت باز ماند و سوزشی گرم در قلبت حس کردی... سرد شدی، زیر پاهایت خالی شد و بر زمین افتادی. نگاهت به جایی دور در آسمانِ کبود خیره ماند. تصویر ابرهای خاکستری در مردمک چشم‌هایت منعکس شد. صدها یاکریم در برابر نگاهت به آسمان پریدند؛ و تو همراهشان کوچیدی...

تقدیم به شهدای انقلاب

شب‌های ۲۱ و ۲۲ بهمن در اصفهان

اگر چه با ورود حضرت امام خمینی رحمة‌ا...علیه و ســـخنرانی ایشـــان در بهشت زهرای تهران و اعلام رسمی مبنی بر اینکه «من دولت تشکیل می‌دهم، من توی دهن این دولت می‌زنم»، خیلی از محله‌ها و کوچه‌ها و خیابان‌ها و ادارات اصفهان بدســـت انقلابیون افتاده بود و توسط نیروهای انقلاب اداره می‌شد، لکن مراکز امنیتی و نظامی شهر هنوز سقوط نکرده بود. کارشناسان نظامی آمریکا قصد داشتند از طریق کودتای نظامی در ایران و کشتن حداقل یک میلیون نفر از انقلابیون و دستگیری حضرت امام رحمة‌الله علیه و رهبران ارشد انقلاب، اوضاع را به روال سابق برگردانند و شاه را که در ۲۶ دیماه از ایران فرار کرده بود دوباره برگردانند و از سقوط رژیم شاهنشاهی در ایران جلوگیری کنند. لکن برنامه‌ها و تحرکات کارشناسان آمریکایی به رهبری ژنرال هایزر و فرماندهان ارشد ارتش شاه از دید رهبر انقلاب ایران پنهان نبود و خود را برای مقابله با آن آماده می‌کرد. در اصفهان نیز مسجد سید که مسجد بزرگ و در وسط شهر می‌باشد مرکز اصلی تجمعات مردم شده بود و بصورت شبانه‌روزی در روزهای پایانی حکومت شاهنشـــاهی آماده بودند مرحوم اســـتاد پرورش که از طریق شهید بهشتی در جریان آخرین اخبار و تصمیمات قرار می‌گرفت در یکی از درگاههای طبقه بالایی مسجد مستقر بود و خط کاری به جمعیت می‌داد. شـــب ۲۱ بهمن ســـال ۵۷ خدمت ایشان رسیدم، بسیار نگران بود. بدون مقدمه گفت می‌خواهد کودتا بشود و نیروهای ارتش از اصفهان نیز می‌خواهند به کمک کودتاچیان به تهران بروند، من آن شب بدون اینکه به استاد چیزی بگویم از ایشان جدا شدم! ولی دیدم که چگونه چشم بیدار و دل‌نگران او مواظب حرکات دشمن است! و به همه انقلابیون هشدار و آماده‌باش می‌دهد! خبر کودتا را که از مرحوم آقای پرورش شنیدم سریع به دوستان منتقل کردم. آنها نیز آماده مقابله شدند.

آقای ناصر براتی ۲۰۰ حلقه تی‌ان‌تی که ۹۰ حلقه آن فتیله‌گذاری شـــده و آماده انفجار بود فراهم کرد. تعداد دیگری از دوســـتان بمب‌های دست‌سازی که از لوله‌های آهنی دو راهی و سه‌راهی ساخته بودند را فراهم کردند!

شب ۲۲ بهمن دوباره به همان ایوان بالایی مسجد سید که استاد در آن مستقر بود رفتم و به ایشان عرض کردم مقداری تجهیزات نظامی آماده شده و دوستانی هستند که در صورت لزوم بتوانند از آنها استفاده کنند! ایشان فرمودند الآن به آقا رحیم صفوی و سلمان برادرش زنگ می‌زنم بروید ستاد دفاع شهری را تشکیل بدهید! سال‌ها بعد اســـتاد می‌فرمود حکم تشکیل ســـتاد دفاع شهری را از طرف شورای انقلاب برای من نوشـــته بودند و از طریق شهید بهشتی و مرحوم آیتا... طالقانی برای من فرستادند و من هنوز آن حکم را دارم! آن شـــب بعد از اینکه ســـتاد تشکیل شد خیابان چهارباغ و خیابان مسجد سید به عهده گروه ما گذاشته شد و گفتند اگر نیروهای ارتش مستقر در اصفهان خواستند از این دو خیابان عبور کنند به کمک کودتاچیان در تهران بروند شما با آنها درگیر شوید و نگذارید عبور کنند! چند گروه دیگر از انقلابیون را در اطراف پادگانهـــا مســـتقر کرده بودند و از طریق مرحوم آیـــتا... خادمی که روحانی مبارز و برجسته شهر بود به آخرین فرماندار نظامی اصفهان و حومه که ظاهراً تیمسار یزدانی بود گفته بودند اگر در پادگانها بمانید با شما کاری نداریم، ولیکن اگر بیرون آمدید به شما حمله می‌کنیم!

البته با دســـتوری که حضرت امام خمینـــی رحمة‌ا...علیه در روز ۲۱ بهمن صادر کردند و از مردم خواستند از ساعت ۴ بعد ازظهر در خیابان‌ها بریزند و حکومت نظامی را بشـــکنند، کودتای نظامی خنثی شـــد! و نیروهای ارتشی مستقر در اصفهان نیز در پادگانها ماندند و در روز ۲۲ بهمن به انقلابیون پیوستند!!

بدین‌ترتیب شب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ هجری شمسی شب آخر حکومت شاهان و شب فروریزی طاق کســـری در ایران به روز بنا نهادن بنای ماندگار و رفیع نظام جمهوری اسلامی ایران منتهی شد!

با میلاد با ســـعادت پیامبر اعظم در ۱۷ ربیع‌الاول سال عام‌الفیل یکی از ستونهای کاخ کسری شکست و ۱۳ ستون دیگر آن ترک برداشت! ولی گویا رسول گرامی اسلام ماموریت ویران کردن ۱۳ ستون دیگر را به یکی از ذریه‌های خود در دوران آخرالزمان به نام روحا... الموســـوی الخمینی داده بود. روح... سال‌ها منتظر بزرگ شدن سربازان خود در گهواره‌ها بود و هر شب برای هدایت و توفیق آنها از کنار مرقد مولای مظلومان در نجف دعا می‌کرد. اکنون با دعای مســـتجاب او و این ماموریت را فرماندهان میدانی همچون مرحوم اســـتاد سید اکبر پرورش و ســـربازان جوان روحا... به پایان رساندند!

آن شـــب اگرچه اولین فرمانده نظامی و رئیس ستاد اولین شهر ولایت (شهری که در روزهای قبل از ۲۲ بهمن به دست نیروهای ولایی فتح شده بود) مرحوم استاد سیداکبر پرورش اولین آرایش نیروهای نظامی ولایی را در مقابل آخرین آرایش نظامی آخرین شاه ایران در اصفهان با دستیاری سید رحیم صفوی شکل داد. لکن هیچ گلوله‌ای شلیک نکرد. چرا که فریاد «ا... اکبر، خمینی رهبر» مردم و «ارتش برادر ماست، خمینی رهبر ماست» اثر خود را روی نیروهای ارتشی گذاشته بود و همه آماده و به دنبال فرصتی بودند که به مردم بپیوندند!

خلیلیان